

تغییرپذیری و اصلاح رفتار انسان از دیدگاه قرآن کریم

jabbari38@yahoo.com

mm6307105@gmail.com

محمد رضا جباری / دانشیار گروه تاریخ موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی*
 محمد مصطفی اسعدی / دکترای مدرسی تاریخ و تمدن اسلامی

دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۱/۲۶

چکیده

عینی‌سازی جامعه ایدئال فرهنگی بر اساس نگاه وحیانی، مبتنی بر فهم نگره فرهنگی تمدنی قرآن کریم است. دستیابی به این وضعیت، نیازمند طی مقدماتی است که یکی از گام‌های نخست آن، بررسی این پرسش است که در نظرگاه قرآن، آیا اساساً اصلاح رفتار انسان، امکان‌پذیر است؟ چالش بحث درباره سه دسته از آیات وحی است که اولاً نگاه منفی به مشی رفتاری اکثریت جامعه بشریت دارند؛ ثانیاً اصلاح‌پذیری را در مورد افراد خاص منتفی می‌شمارند و ثالثاً مبلغان دینی را در شرایط خاصی ملزم به ترک اقدام می‌کنند. بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، دو دسته نخست ناظر به تجربه تاریخی و معاصر جوامع بشری از یک‌سو، و انسان‌شناسی قرآنی از سوی دیگر است که با شناساندن عوامل چالش‌زای درونی و بیرونی در مسیر فرهنگ معیار تکمیل می‌گردد. دسته سوم، در حقیقت ناشی از پیامدسنجی واقع‌گرایانه قرآن است که بخشی از برنامه‌ریزی فرهنگی قرآن تلقی می‌شود. در نتیجه، قرآن ضمن تأکید بر برنامه‌ریزی برای اصلاح همگانی رفتار انسان‌ها و بیان امکان و لزوم حاکمیت فرهنگ معیار در جهان بشریت، اصلاح رفتار تمامی انسان‌ها را بر اساس سنت الهی در مختار بودن آدمی، منتفی می‌داند؛ هرچند وظیفه ابلاغ عمومی پیام دین را برای اتمام حجت، ثابت و لازم می‌داند.

کلیدواژه‌ها: تغییرپذیری انسان، قرآن و اصلاح انسان، رفتار انسان، اصلاح اجتماعی، حاکمیت فرهنگ معیار.

طرح مسئله

در حیطه فرهنگ و تمدن کهن بشری از اعصار پیش از تاریخ تا امروز، هیچ کتاب مقدسی در حوزه هیچ یک از ادیان نیست که صدق، صحت، واقعیت و اعتبار تاریخی آن، به روشنی و مقبولیت قرآن کریم باشد (خرمشاهی، ۱۳۷۵، ص ۱۹). کتاب وحی در جایگاه متغیر نخستین و ذاتی فرهنگ اسلامی، محوری‌ترین منبع شکل‌دهی اجتماع مطلوب در میان مسلمانان به شمار می‌رود. این کتاب که مطابق بیان مفسران، در دلالت خود مستقل است (طباطبایی، ۱۳۹۳، ص ۴۱)، می‌تواند عنصر تعیین‌کننده در جهت‌گیری ایدئال در رفتار فردی و اجتماعی جامعه اسلامی تلقی گردد.

در نگاه این کتاب که جوهره اصلی فرهنگ اسلامی است، انسان در مقامی است که داننده جمیع اسمای الهی، و به تعبیر عرفا مظهر همه اسما و صفات خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۲۷)؛ اما او در حیات دنیوی، با اختیار خود توان بروز رفتار دارد و به اراده خود، مسیر رشد را می‌پیماید. در قرآن کریم آیاتی با صراحت بر اختیار انسان دلالت می‌کند؛ برای مثال: «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف: ۲۹). برخی معتقدند کلامی صریح‌تر از این آیه درباره اختیار انسان نمی‌توان یافت (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۲۷).

قرآن پژوهان مسلمان مدت‌هاست می‌کوشند در راستای تعالی‌بخشی به فرهنگ عمومی جوامع خود، به استخراج الگوها و روش‌های فرهنگی ارائه‌شده از لابه‌لای آیات کتاب خدا بپردازند تا به بهبود رفتار آحاد جامعه مساعدت کرده باشند (برای نمونه، رک: ذوعلم، ۱۳۹۲؛ شرف‌الدین، ۱۳۹۶). با این حال، نگاه ظریف‌تر به آموزه‌های قرآن، اثبات‌گر این نکته است که درک دقیق ساختار فرهنگ ارائه‌شده در قرآن، نیازمند پاسخ به مسائلی مقدماتی است تا دستیابی به هدف فرهنگی فوق، هموارتر گردد. یکی از آن مقدمات، شناخت رفتارهایی است که در نگاه قرآن، آسیب فرهنگی شناخته می‌شوند؛ زیرا تا زمانی که روشن نگردد از منظر وحی، دقیقاً چه مسائلی «آسیب» تلقی می‌شود، ارائه ساختار و نظام فرهنگی، نوعی شتاب‌زدگی تلقی می‌شود. در حقیقت، کتاب وحی راهکارها و نظام مطلوب را در پاسخ به آسیب‌هایی که خود شناسانده، در نظر گرفته است.

اما به نظر می‌رسد در تمام پژوهش‌های اجتماعی از منظر قرآن، چه در بخش شناخت آسیب‌ها و چه در حوزه شناخت راهکارها، حلقه نخستین بحث از نظر مغفول مانده است. آنچه در مرحله آغازین نیازمند آشکارسازی و تبیین است، پاسخ این پرسش است که در نظرگاه قرآن، با توجه به ویژگی‌های ذاتی و اکتسابی انسان و با لحاظ چالش‌های محیطی و نژادی، آیا اساساً اصلاح رفتار انسان، امکان‌پذیر است؟ به دیگر سخن، آیا وحی الهی می‌پذیرد که رفتارهای ناصحیح انسانی، با بهره‌گیری از عوامل آسیب‌زدا، بازسازی گردد؟ تا آن‌گاه در گام بعدی بررسی شود که آسیب‌زدایی از رفتارها نیازمند چه فرایندی خواهد بود.

در باب خاستگاه رفتار انسان در بخش فرهنگ عمومی، به نظر می‌رسد در نگاه قرآن کریم، افزون بر عقل، فرهنگ معلول عوامل گسترده‌تری لحاظ شده است. برای مثال، در نقد علمی گروهی از انسان‌ها، به راهبری شیطان اشاره کرده و فرموده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» (حج: ۳).

علامه طباطبایی معتقد است که جمله آخر آیه بیان مسلک مشرکان در اعتقاد و عمل است و چون شیطان محرک و راهبر آدمیان به سوی باطل است، پس در حقیقت این گونه اشخاص با اغوای شیطان متمایل به وی شده‌اند (طباطبایی، ج ۱۴، ص ۳۴۳). بنابراین از دیدگاه قرآن، شیطان یک عنصر اثرگذار بر رفتار انسانی است. از دیگر سو، هوای نفس انسان را می‌توان دیگر خاستگاه منش او دانست که خاصیت آسیب‌زایی رفتاری دارد. قرآن با توجه به این مسئله، در مورد باورمندی به معاد - که اصلی محوری در شکل‌دهی رفتار دینی است - فرمود: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» (طه: ۱۶). پس انکار معاد که آسیبی تعیین‌کننده در نوع رفتار است، برخاسته از پیروی هوای نفس است (قرآنی، ج ۵، ص ۳۳۰).

نکته مهم در نگره قرآنی آن است که تمامی رفتارهای انسانی منهای آنکه از خاستگاه ارادی خود او برخاسته، ذیل اراده و مشیت الهی تعریف می‌شود. به عبارت دیگر، مشیت الهی به این امر تعلق گرفته است که انسان با اختیار و اراده‌ای که آن را خداوند به وی عطا کرده، مسیر خود را تعیین و انتخاب کند؛ از همین روست که هم هدایت و هم گمراهی و ضلالت، که نقاط مطلوب و نامطلوب رفتاری هستند، هر دو به خداوند نسبت داده می‌شود؛ لذا فرمود: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَى وَمَنْ يُضِلُّ فَلَا وَلِيكَ هُمْ الْخَاسِرُونَ» (اعراف: ۱۷۸). این فراز دلالت می‌کند که هدایت و ضلالت، منهای عوامل انسانی، در مرتبه نخست، منحصر در خداوند است (طباطبایی، ج ۸، ص ۳۳۴). همچنین به صراحت اعلام می‌دارد که «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا» (یونس: ۹۹)؛ اما او این را نخواست است که انسان‌ها - به جبر - تماماً ایمان آورند و چون اراده الهی در مورد انسان بر ایمان ارادی و اختیاری او تعلق گرفته، پس تمام آنان ایمان نمی‌آورند؛ پس برای تو (پیامبر) هم سزاوار نیست که به ایمان همگانی طمع داشته باشی و برای آن تلاش کنی؛ زیرا تو قدرت بر اجبار آنان نداری (طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۲۶).

پیش از این، پژوهش‌های متعددی در باب اصلاح رفتار با نگاه قرآنی انجام گرفته است که همگی منطقیاً ناظر به گام‌های بعدی پژوهش حاضر است. در پژوهشی با عنوان «آسیب‌شناسی رفتاری انسان از دیدگاه قرآن» (نوروزی، ۱۳۸۴) نگارنده به بررسی معضلات رفتاری انسان - که در نگاه کتاب وحی بیان گردیده - پرداخته است. در مقاله «قرآن و مهندسی فرهنگی» (ترابی، ۱۳۸۷) ابتدا به نمای کلی این موضوع در قرآن توجه شده و در ادامه به این سؤال که آیا آموزه‌های قرآن دارای مهندسی فرهنگی است، پاسخ مثبت داده شده است. در مقاله «مبانی و ساختار نظام فرهنگی از منظر قرآن کریم» (آقایی و نظری، ۱۳۹۲) نخست به مبانی نظام فرهنگی اسلام پرداخته شده و در آن به موضوع آزاد و مختار بودن، به عنوان یکی از مبانی انسان‌شناختی توجه گردیده است که با بحث پیش رو مرتبط است. «قرآن و شیوه اصلاح فرهنگ» (صدر، ۱۳۸۷) پژوهش دیگری است که در آن، به صورت مستقیم به روش قرآن در اصلاح فرهنگ پرداخته شده است؛ اما تمامی پژوهش‌های فوق، امکان اصلاح رفتار را مفروغ‌عنه لحاظ کرده‌اند که باعث افتراق مسئله و محتوا در هر دو پژوهش یادشده با نوشتار حاضر می‌شود.

هدف پژوهش حاضر همسو با هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی برای جامعه دینی است. باید دانست در دیدگاه کتاب وحی، اصلاح رفتار انسان که بخشی از فرایند اصلاح فرهنگ است، تا چه میزان ممکن و مورد توقع

است و چه میزانی از آن اساساً متوقع نیست؟ آن‌گاه روشن گردد، آیا وحدت منش رفتاری چشم‌انداز و نقطه متوقع در دیدگاه واقع‌گرایانه قرآن است؟ به دیگر سخن، اهمیت این مسئله در شناخت غرض کتاب وحی در جذب حداکثری یا جذب صددرصدی به سمت فرهنگ ایدئال است که بر وظیفه‌سنجی فعالان این حوزه اثرگذار است. ضرورت این پژوهش، از یک سو مرتبط با اهمیت تربیت انسان بر اساس نظام رفتاری مطلوب در قرآن است؛ و از سوی دیگر مرتبط با اهمیت شناخت انواع انسان‌ها در جامعه بشری در جهت درک گونه برنامه‌ریزی برای آنهاست؛ زیرا اگر انسان حقیقت خود را برای شرح، به خدا نسپارد، دیگران او را شرح می‌کنند و برایش انسان‌شناسی می‌نگارند؛ در نتیجه، هرگز به شناخت حقیقی از خود و مسیر سعادت دست نخواهد یافت و دیگران نیز اموری بیگانه را در پوشش خواسته‌هایش بر او تحمیل و خواسته‌های حقیقی او را جابه‌جا می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۳۵).

جنبه نوآوری پژوهش حاضر، از یک سو ناظر به فقدان پیشینه مستقل و مجزا پیرامون مسئله است که ضرورت بررسی آن را اثبات می‌نماید؛ و از سوی دیگر مرتبط با فرایند پاسخ‌دهی به آن است که دسته‌بندی آیات محل بحث را در ساختاری جدید ارائه می‌نماید. علاوه بر این، گونه‌های ارتباط میان دسته‌های آیات نیز حامل نتیجه جدیدی خواهد بود.

این نوشتار، پژوهشی قرآنی است که از جهت بررسی آیات تاریخی قرآن، رویکرد انسان‌شناسی با رویکرد دینی دارد. در این رویکرد، تفاوت‌ها و شباهت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه‌های گوناگون بررسی می‌شود. این نوع انسان‌شناسی، هم به واکاوی جوامع بشری خاص معاصر می‌پردازد و هم الگوهای مسلط بر فرهنگ بشری را برمی‌رسد (فلاح، ۱۳۹۷، ص ۲۸)؛ هرچند نوع قرآنی پژوهش، این نوشتار را از بررسی انسان معاصر جدا می‌سازد. همین جهت قرآنی، رویکرد دینی یا وحیانی را به انسان‌شناسی آن می‌افزاید.

در پاسخ به مسئله پژوهش و در رویکرد فرهنگی به آیات کلام وحی، آنچه در بدو نظر به ذهن می‌رسد، آن است که وجود هنجارها، الزامات و اساساً نظام دین و شریعت - که وحی آن را از جایگاه متغیر ذاتی و اولین اسلام ارائه نموده - می‌پذیرد که رفتار انسان قابل تغییر و اصلاح است؛ وگرنه تمام آموزه‌های دین، چه در بخش شریعت و چه در بخش اخلاق، بیهوده تلقی می‌شود.

اما مسئله از آنجا پیچیده می‌شود که در آیات گوناگون قرآن در قبال اشخاص و جوامع در وضعیت‌های خاص، موضوع اصلاح رفتار و منش انسان منتفی شمرده شده است. برای مثال، از قول کافران (بدون رد مطلب) با کلمه نفی ابد (لن) چنین نقل فرمود: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ...» (سبأ: ۳۱)؛ ما هرگز به این قرآن و کتاب‌های دیگری که پیش از آن بوده، ایمان نخواهیم آورد... .

در دسته‌ای دیگر از آیات کتاب وحی، به متولیان فرهنگی که مخاطب اولین آن، شخص رسول خداست، دستور به خودداری از اقدام فرهنگی در قبال گروه‌هایی مشخص داده شده است که این در نگاه اولیه، پرسش‌برانگیز است. برای مثال فرمود: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۱۰۶)؛ از هر چه از جانب پروردگارت بر تو وحی شده است، پیروی کن. هیچ خدایی جز او نیست. و از مشرکان روی برتاب. پس

موضوع اصلاح رفتار انسان را نمی‌توان یک‌دست دید و مطلق در نظر گرفت. این گزاره‌ها موضوع امکان اصلاح انسان‌ها را در معرض مذاقه قرار می‌دهد و مسئله مورد بحث را حساس‌تر می‌نماید.

بر اساس یک دسته‌بندی در ساختاری نو می‌توان گفت: در بحث امکان و امتناع اصلاح رفتاری، با دو دسته کلی آیات مواجه هستیم: دسته نخست، آیاتی است که به ضرورت و قابلیت اصلاح رفتار و پیروی از فرهنگ معیار تأکید می‌ورزند؛ دسته دوم آیاتی است که اصلاح رفتار همگان را ممتنع می‌شمارند و ناظر به پژوهش حاضر است و خود سه دسته است:

۱. آیات ناظر به جنس انسان: آیاتی که به مجموع انسان‌ها با لحاظ طبع و نوع بشری آنان می‌نگرد و نه به مجموعه‌ای خاص از آنها. بر اساس این دسته از آیات، انسان‌ها بر اساس ویژگی‌های اکتسابی، مبتلا به کنش‌های منفی می‌شوند و تا جایی پیش می‌روند که هدایت‌پذیری را در آنان ممتنع می‌سازد.
۲. آیات ناظر به افراد و گروه‌های خاص: آیاتی که اصلاح‌پذیری را در مورد جمعیت‌های خاص و در وضعیت خاص منتفی شمرده‌اند.

۳. آیات وظیفه‌نگر: آیاتی که متولی فرهنگی را موظف به رهاسازی اقدام در قبال برخی افراد جامعه نموده‌اند. پیش‌فرض در پژوهش حاضر آن است که در دیدگاه قرآن کریم، اصلاح رفتار انسان ذاتاً و فطرتاً امکان‌پذیر است؛ اما شرایط مختلفی متصور شده و حتی وقوع یافته است که اصلاح را نسبت به یک جامعه یا بخشی از یک جامعه ناممکن می‌سازد؛ اما برای حل روشمند مسئله فوق، ابتدا نیازمند آشکارسازی مفهوم امکان و سپس اصلاح هستیم:

اصلاح در زبان قرآن

این واژه را در لغت به معنای به سامان آوردن، سازش دادن و نیکو کردن شمرده‌اند (عمید، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸). مراد از این اصطلاح با رویکرد فرهنگی تربیتی، تغییر مشی رفتاری یک فرد یا یک جامعه از رویکرد ضدارزشی به سمت جریان ارزشی به روش و با استفاده از محتوای دینی است. به دیگر سخن، هر کنشی برای زدایش نقصان یا انحراف رفتاری خود یا سایر افراد جامعه، اصلاح نامیده می‌شود. برای این اصطلاح، کاربست واژگان متعددی در آیات وحی قابل مشاهده است:

۱. اصلاح: این واژه که در قرآن نقطه مقابل افساد است، در همین باب، یکی از اهداف حرکت انبیا شمرده شده است. حضرت شعیب علیه السلام به قوم خود چنین فرمود: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» (هود: ۸۸). قرآن کریم همچنین در بعد خانوادگی به این موضوع تأکید دارد و آن را روش حل ناسازگاری در خانواده می‌داند (نساء: ۳۵ و ۱۶). همچنین بر اصلاح امور یتیمان در جامعه تأکید می‌ورزید و آن را رفتاری ارزشی تلقی می‌کند (بقره: ۲۲۰) که در واقع، تلاش برای بسامان‌سازی زندگی یتیمان بی‌سرپرست شناخته می‌شود. به‌طور کلی «اصلاح بین‌الناس» یکی از شاخه‌های این رفتار در بعد ارزش‌های اجتماعی شناخته می‌شود که در قرآن و حدیث (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۰۹، باب اصلاح بین‌الناس) مکرر بیان گردیده است (بقره: ۲۲۴؛ نساء: ۱۱۴). بنابراین اصلاح، کنشی ارزشی در

فرهنگ اسلامی است که آسیب‌های رفتاری در حیطه فردی و اجتماعی را برطرف می‌کند و باعث همسویی در تمام ابعاد حیات انسانی با فرهنگ تراز می‌گردد.

۲. هدایت: این ماده را نقیض ضلالت دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۷۸). راغب آن را به معنای دلالت همراه با لطف گرفته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۳۵). دیگر واژه‌شناسان با لحاظ معنای متعدی آن، مثال‌های مادی و معنوی مثل راه و ایمان برای آن برشمرده‌اند (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۶۳۶). برخی واژه‌شناسان معاصر اصل این واژه را چنین معنا کرده‌اند: «بیان طریق الرشد والتمكن من الوصول الى الشیء» (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۱، ص ۲۴۷). لغت‌شناسان قرآنی معاصر به بیان اقسام آن - که هدایت تکوینی و تشریحی است - پرداخته‌اند (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۱۴۶). در نگاه فرهنگی، این واژه را می‌توان فرایند ایجاد وضعیت مطلوبی دانست که همسویی نظام نگرشی، ارزشی و رفتاری را با فرهنگ معیار به دنبال دارد و این معنا تنها شامل برخی موارد آن در قرآن کریم می‌گردد:

- منش انسانی مطابق با ارزش‌های الهی: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اَقْتَدِه» (انعام: ۹۰)؛

- محتوای هدایت‌بخش الهی: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ» (توبه: ۳۳)؛

- حرکت و رشد انسانی در مسیر حق و هدایت: «هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (صافات: ۱۱۸)؛

- تغییر از نقطه نامطلوب ارزشی به سمت مطلوب: «وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ» (نمل: ۸۱).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، موردی که به محل بحث مربوط است، آخرین دسته می‌باشد که ناظر به گروهی از انسان‌هاست که دچار آسیب دینی هستند و به انحراف در عقیده و باورهای خود مبتلایند و ثمره آن، بروز آسیب‌های رفتاری است. درحالی که مورد اول از جنس کنش انسانی بوده و ناظر به رفتار مطلوب انسان‌های شاخص است؛ مورد دوم ناظر به عنصر وحیانی، و مورد سوم مربوط به سلوک انسان در پیمودن مسیر کمال است.

۳. تزکیه: این واژه اصطلاحی دینی و اخلاقی و متخذ از آیات قرآن کریم است. کتاب وحی رستگاری انسان را مشروط به تزکیه نفس می‌داند و می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس: ۹) و یکی از مأموریت‌های انبیا در قبال مردم را نیز همین موضوع می‌شمارد (بقره: ۱۲۹). در فارسی آن را به معنای پاکیزه کردن دانسته‌اند (عمید، ۱۳۸۹، ص ۳۴۹)؛ اما واژه‌شناسان قرآن‌پژوه اصل این ماده را به معنای بیرون آوردن آنچه حق نیست از متن سالم دانسته‌اند؛ مانند ازاله صفات ردیله از قلب، یا رفتارهای ناشایست از برنامه زندگی انسان (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۳۳۷).

اکنون پس از تبیین دو مقدمه نخست، به بررسی گونه‌های بیان‌شده از آیات مرتبط با مسئله پژوهش می‌پردازیم تا در خلال آن، به اصل امکان اصلاح رفتار و سپس به حجم آن راه یابیم.

گونه نخست: آیات ناظر به جنس انسان

بخشی از آیات قرآن، با دید کلی به مجموع جامعه بشریت، مشی و رفتار انسان‌ها را صدارت‌زشی دانسته‌اند که می‌دانیم ناظر به اقتضای طبع و جنس بشر است؛ اگر ما انسان‌شناسی قرآنی را سنجه این موضوع بدانیم، این دسته

از آیات نگرشی منفی به منش نوع بشر دارد و درصدد شناساندن جنس «انسان» است. ظلوم و جهول، دو نمونه از این نگاه منفی است که در این باره فرمود: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب: ۷۲). طبق بیان مفسران، ظلوم و جهول دو وصفاند، درباره کسی که ظلم و جهل در او امکان داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶، ص ۳۵۱) و بر این اساس، انسان ظرفیت این دو کنش منفی را دارد؛ هرچند این دو کنش، از باب فقدان عدل و علم باشد؛ یعنی امکان بروز رفتارهای غیرعادلانه و غیرعالمانه، چه سهواً و چه تعمداً در او وجود دارد.

در این دسته از آیات، علاوه بر وجود ظرفیت رفتار منفی، وقوع رفتارهای ضدارزشی از جانب انسان گزارش می‌شود. در فرازی از آیات وحی، در توضیح «هَلْوَع» بودن انسان آمده است: «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۖ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج: ۲۰ و ۲۱). مفسران توضیح داده‌اند که ویژگی حرص شدید، از فروع حب ذات است و به‌خودی‌خود ردیله اخلاقی به شمار نمی‌رود؛ بلکه وسیله‌ای برای کمال‌یابی و سعادت انسان است (طباطبایی، همان، ج ۲۰، ص ۱۳)؛ اما نگاه واقع‌گرایانه از تعامل انسان با این ویژگی، دو رفتار منفی را گزارش می‌کند که مورد نکوهش وحی است؛ زیرا از یک‌سو انسان را در مقابل ناملایمات ناپایدار، و از سوی دیگر در برابر برخورداری‌های مادی انحصارگرا می‌سازد که با ارزش‌های اسلامی در باب نوع‌دوستی، احسان و صدقه منافات دارد.

پس از بیان نظری، آنگاه گزاره فوق با نمونه‌های عینی تاریخی تکمیل می‌شود و جوامع خاص مربوط به یک نژاد (مانند بنی‌اسرائیل، ر.ک: بقره: ۸۳)، یک سرزمین (مانند مدین، ر.ک: اعراف: ۸۵) و یک دین (مانند مسیحیت، ر.ک: مائده: ۷۳) مورد توجه و نقد رفتاری قرار می‌گیرند. برآیند این مسئله در سرنوشت آن اقوام باید دیده شود که نقطه تعیین‌کننده اصلاح یا عدم اصلاح آنان است؛ لذا در گزاره‌ای کلان فرمود: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا» (یونس: ۱۳). لحظه نابودی آن مردمان، لحظه روشن‌نگر نقطه عدم اصلاح ایشان است که دیگر راهی برای تغییر جهت ایمانی و رفتاری وجود ندارد.

بنابراین، نتیجه دریافتی از مجموع آیات فوق آن است که غیر از مؤمنان صالح در هر عصر و زمان، دیگر اعضای جامعه بشری مسیر ناهمسو با ارزش‌های اصیل را طی می‌کنند؛ چراکه مفسران، کلمه انسان در نسبت خسران به وی را ناظر به جنس انسان می‌دانند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲۰، ص ۳۵۶). از این رو، قرآن روند حیات جامعه بشری را تا زمانی که دو کنش مشخص «بمان» و «عمل صالح» در نظام رفتاری وی بروز نکند، به‌طور معمول حرکتی منفی و در مسیر زیانمندی می‌داند. این خسران به‌طور قطع مرتبط با عدم مطلوبیت کنش‌های درونی وی از یک‌سو و عدم اصلاح کنش‌های بیرونی و رفتار او از سوی دیگر می‌باشد؛ حال به هر علتی که روی داده باشد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفَىٰ خُسْرٍ ۖ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر: ۲).

دسته دوم: آیات ناظر به گروه‌های خاص

برخی آیات قرآن بهبود رفتاری را در مورد جمعیت‌های خاص و در وضعیت خاص منتفی شمرده‌اند. این موضوع به‌طور مشخص به کنش الهی در قبال این مردمان مربوط می‌شود که مانع اصلاح آنان می‌گردد. قرآن کریم در

مقاطع مختلف مکرراً تأکید می‌ورزد که «وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (رعد: ۳۳). یا درباره منافقان می‌فرماید: «أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (نساء: ۸۸). مفسران به‌طور مفصل معنای اضلال الهی در این آیات را تشریح نموده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ذیل آیه ۲۶ سوره بقره؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۶۵). به‌طور خلاصه باید گفت: این موضوع کاملاً وابسته به سوء رفتار ارادی یک فرد و جمعیت است که کنش‌های ضد ارزشی مکرر، سبب‌ساز و انکشی منفی از سوی پروردگار می‌شود تا او در مسیر ضد فرهنگی خود ابقا شود و اصلاح رفتاری در مورد ایشان کاملاً منتفی گردد.

وضعیت فوق، یعنی امتناع جزئی اصلاح، حتی در مورد قرآن که عنصر سازنده فرهنگ تراز است نیز لحاظ می‌گردد. کتاب وحی با وجود جایگاه اصلاح‌گر خود، در مورد گروهی از انسان‌ها نقش معکوس دارد؛ از این‌رو چنین تصریح فرمود: «وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۸۲). مفسران معتقدند: قرآن بدون شک مایه هدایت گمراهان است و گمراهانی که در جست‌وجوی حق‌اند، به همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می‌آیند؛ اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم‌خورده حق که با حالت صددرصد منفی به سراغ قرآن می‌آیند، مسلماً بهره‌ای نخواهند داشت؛ بلکه بر عناد و کفرشان افزوده می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۲۳۸). برخی نیز در بیان خود، بی‌اعتنایی آنان و اتمام حجت بر ایشان را سبب زیادت خسران دانسته‌اند و معتقدند در دنیا همه چیز از جهتی خیر و به مناسبتی شر است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۴۶). به‌هرروی آنچه مسلم است، تأثیر منفی این محتوای اصلاح‌گرانه بر گروهی از انسان‌هاست. پس در مقطع خاصی از حیات اینان، می‌توان امتناع قطعی اصلاح رفتاری را اثبات کرد. به دیگر سخن، وقوع وضعیت محال بودن اصلاح رفتاری در حیات گروهی از انسان‌ها، با توجه به گزاره‌های فوق، کاملاً محتمل شمرده شده است؛ هرچند منوط به شرایط و مقدماتی از جانب خود آنهاست.

از سوی دیگر، ظاهر بعضی از آیات آن است که اراده الهی نقش پیشینی در هدایت‌ناپذیری برخی از انسان‌ها دارد. قرآن کریم وجود عناصر انسانی ناصالح در هر جامعه بشری را ناشی از اراده و اقدام الهی می‌داند و می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا» (انعام: ۱۲۳). آیه در این معنا ظهور دارد که پیش از اراده انسان، حکمت خداوندی به بسترسازی در بروز اراده انسانی برای کنش‌های منفی تعلق گرفته است. هرچند راغب اصفهانی «مکر» را به محمود و مذموم تقسیم کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۷۲)، اما تعبیر «اکابر مجرمیها» نوع مکر را در آیه روشن می‌سازد. به‌علاوه، اگر مطابق بیان برخی، اکابر را به معنای «رؤسا» بدانیم (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۷۶)، این تعبیر نه‌تنها وجود یک جمعیت ناهمسو را آشکار می‌سازد، بلکه به‌وضوح روشن‌گر عمومیت یک جریان ضد فرهنگی در تمام جوامع است؛ اما روشن است نباید آیه مذکور به‌گونه‌ای معنا شود که موهم جبر باشد؛ بلکه ناظر به تعلق اراده الهی به خلقت انسان با تمام ویژگی‌های اوست که از جمله آنها حق انتخاب و اختیار است. در واقع «جعلنا» در این فراز، یعنی انسان‌ها به اقتضای فطرت و نوع خلقتشان زمینه آن را دارند که در هر جامعه‌ای افراد صاحب نفوذی پدید آیند که با انتخاب و اختیار خود، در برابر ارزش‌ها و فرهنگ اصیل و معیار قد علم کنند و مکر بورزند.

در بخشی دیگر از این آیات، به روشنی امتناع تغییر رفتار را درباره گروهی خاص شاهدیم که در قالب الفاظ «ختم» و «طبع» بیان گردیده‌اند. برای مثال، درباره برخی افراد فرموده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ» (جاثیه: ۲۳). طبرسی در ارتباط این گزاره با رفتار انسان، مراد از آیه را به نقل از ابن عباس چنین بیان کرده است: آیا دیده‌ای کسی که دین خود را خواسته‌اش قرار دهد و چیزی را نخواهد، مگر آنکه انجام دهد؟ (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۷). نتیجه آنکه بنابر مفهوم این آیه، کسی که به هر علتی دچار مختومیت قلبی شده باشد، منش و رفتارش اصلاح‌پذیر نخواهد بود.

دسته سوم: آیات وظیفه‌نگر

دسته‌ای دیگر از آیات قرآن که ناظر به ضلع دیگری از مسئله پژوهش حاضر است، مبلغان را معاف، بلکه ملزم به رهاسازی اقدام در جامعه در قبال افراد خاص می‌کند. این گروه از آیات که تنوع فرهنگی در جامعه را لحاظ می‌نماید، همسو با این واقعیت، تکالیف فعال فرهنگی را نیز متنوع می‌بیند. از همین روست که در عین تعیین وظیفه برای رسول خدا ﷺ در ابلاغ پیام الهی به همگان (مائده: ۹۹)، از کنشی به نام «اعراض» نیز یاد می‌کند که وظیفه‌ای سلبی است. این کنش منهای آنکه یکی از رفتارهای ضدارزشی جریان باطل در برابر هنجارهای ارزشی شناسانده شده است (طه: ۱۰۰)، در بخش مقابل یکی از مسئولیت‌های فعالان جریان حق شناخته می‌شود. برای مثال، از گروهی با رفتار دوگانه یاد می‌کند که نزد رسول خدا ﷺ از اطاعت دم می‌زنند، لکن به‌طور پنهانی علیه جریان حق برنامه‌ریزی می‌کنند. خداوند در برخورد با ایشان به رسول خدا ﷺ چنین دستور می‌دهد: «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (نساء: ۸۱)؛ هرچند برخی مفسران این دستور را نوعی برخورد روانی دانسته‌اند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۱۸). رویگردانی، خود نوعی انقطاع در ارتباط با منافقان شناخته می‌گردد که جدایی از آنان و خودداری از ادامه اقدام را به دنبال دارد.

همچنین در تعیین بخشی از وظیفه تقابلی با مشرکان فرمود: «اتَّبِعْ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۱۰۶).^۱ این در حالی است که می‌دانیم قرآن، هم خود به‌طور مستقیم مخاطب فراوانی با آن گروه دارد و هم پیام‌های زیادی را به رسول خدا ﷺ منتقل می‌کند و با تعبیر «قُلْ» از او می‌خواهد که آن پیام‌ها را به ایشان ابلاغ کند. پس وظیفه ابلاغ پیام دین، در کنار وظیفه دیگری به نام رویگردانی تعریف شده است.

هم‌سجی این دو گروه از آیات به استنتاج نتیجه‌ای دقیق از آن می‌انجامد. این نتیجه عبارت است از سطح‌بندی وظایف فعال فرهنگی با توجه به شرایط ایمانی و رفتاری مخاطب در جامعه؛ بدین‌سان که پیام‌رسانی آنچه از سوی خداوند در نظام دین ابلاغ شده است، در مرتبه نخست، شمول کلی دارد و لازم است آن پیام به همگان در هر شرایطی واصل شود. در مرتبه بعد، شرایط متفاوتی لحاظ شده است: برای برخی مخاطبان، تکرار با تغییر لحن، برای برخی تغییر قالب و در مورد برخی کنش سلبی توصیه می‌گردد. در این راستا، در قبال برخی از همین گروه فرمود:

«وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (انفال: ۲۳). این آیه به‌طور مشخص اشاره به گروهی دارد که سخنان حق را می‌شنوند و درک می‌کنند و از آن روی برمی‌تابند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۵۸). پس این رفتار آنان از روی فقدان درک و شعور ابتدایی نیست. قرآن در بیان وحیانی، با نوعی واژه‌پردازی ظریف و حکیمانه، عناوین مشخصی بر این دسته افراد وضع می‌کند تا در واقع به علت‌سنجی وظیفه‌اعراض پرداخته باشد. این عناوین ناظر به مجاری ادراکی است که عنصر شناخت و فهم در وجود هر فرد دانسته می‌شود. در این راستا، در مقام ارزش‌گذاری وجودی آنان فرمود: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال: ۲۲). «تایینایی» و «ناشنوایی» که در آیات وحی مکرر درباره افراد معارض با فرهنگ مطلوب به کار رفته، تعبیر روشنی از قطعیت تغییرناپذیری این افراد است. در واقع، از دیدگاه قرآن ارزش انسان به خردورزی اوست و اگر تعقل نکند، بدترین موجودات می‌شود (رضایی اصفهانی، همان، ص ۵۶). این حاکی از امکان احتیاط رفتار انسان حتی در مقایسه با حیات حیوانی است.

این حقیقت در برخی دیگر از آیات، چنین نمود یافته است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره: ۶). هر چند خطاب در این آیه ناظر به همه کفار است، اما مفسران به عدم کلیت این فراز درباره همه کافران توجه داشته و یکی از احتمالات در مصداق این دسته از کفار را کفار مکه دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۵۲). مصداق آیه هر گروه از کفار که باشد، در اصل مسئله - که یکسانی انذار و عدم انذار برای گروهی از کافران است - تعبیری ایجاد نمی‌شود.

علاوه بر این، نه تنها انذار، بلکه دعوت‌گری نیز در قبال گروهی خاص بی‌ثمر دانسته شده است؛ چنان خداوند در تعبیری نزدیک‌تر به محل بحث می‌فرماید: «وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْتَبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ» (اعراف: ۱۹۳). بنابر سیاق این آیه، ضمیر «هَم» به بت‌پرستان و مشرکان برمی‌گردد؛ یعنی گروهی از آنها به قدری لجوج و متعصب‌اند که هر چه آنها را به توحید دعوت کنید، تسلیم نمی‌شوند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۵۴). عجیب‌تر آنکه آنان خود به هدایت‌ناپذیری‌شان اقرار می‌کنند و قرآن این‌گونه آن را از زبان قوم عاد خطاب به حضرت هود علیه السلام نقل می‌کند: «قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (شعراء: ۱۳۶). این بیان، چه از سر اختلال مجاری ادراکی باشد و چه از سر لجبازی و عناد، به هر روی وضعیت روشنی از رویه رفتاری آن جمعیت به دست می‌دهد که فعالیت تبلیغی در قبال ایشان بی‌نتیجه خواهد بود؛ زیرا هدایت‌پذیری منوط به خواست و اراده فرد هدایت‌پذیر است و امر اجباری و اکراهی نیست. به همین دلیل رویدادی که پس از چنین تکذیبی اتفاق می‌افتد، عذاب الهی است که از زبان وحی گزارش شده است (شعراء: ۱۳۹).

حال، اینکه چنین افرادی در جامعه دقیقاً چه اشخاصی و با چه ویژگی‌هایی هستند، موضوعی است که از مجال پژوهش حاضر بیرون بوده و درخور کاوشی مستقل است. آنچه با توجه به نگاه فراعصری و فرامکانی قرآن نباید فراموش شود، این حقیقت است که همسان با جامعه عصر نبوی و جوامع پیشینی که در قرآن مورد توجه قرار

گرفتند، تمام جوامع دیگر در تمام قرون و اعصار هم قطعاً دارای چنین عناصری هستند که اقدام اصلاحی در قبال آنها بی ثمر دانسته می‌شود. در واقع، اگر جامع‌نگری یا نگرش سیستمی را یکی از ویژگی‌های مدیر فرهنگی بدانیم (حبیبی، ۱۳۷۹، ص ۷۶)، توجه به گروه اثرناپذیری که رفتارهای بسته دارند، در فرایند فرهنگ‌سازی، بخشی از همان نگرش سیستمی تلقی می‌گردد؛ و مشاهده می‌شود که کتاب وحی ذیل سیاست فرهنگی خود بدان توجه داده است. بنابراین، دیدگاهی که معتقد است وجود هنجارهای اجتماعی و منش‌های هنجارین در یک مجموعه انسانی به معنای جبرگرایی فرهنگی نیست (وکیلی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳)، مورد پذیرش قرآن است؛ البته با حفظ نظام اجتماعی اسلام که شرایط حریم خصوصی و حریم عمومی را متفاوت می‌بیند.

جمع‌بندی مدلول آیات سه‌گانه

اینک پس از التفات به سه گونه آیات مرتبط با پژوهش حاضر، می‌توان رهیافت روشن‌تری از مسئله تحقق‌سنجی اصلاح رفتار انسان بر اساس نگرش قرآنی داشت و مصادیق امکان و امتناع را با نگاه دقیق‌تری دریافت. گونه نخست آیات با توجه به تجارب تاریخی و معاصر در دسترس انسان، وجود عوامل اصلاح‌ناپذیری را نسبت به اکثریت جامعه بشری یادآور شده است. مؤید این موضوع، آنجا مشاهده می‌شود که وعده شیطان به گمراه‌سازی همه انسان‌ها به استثنای بندگان مخلص، نفی نشده و تنها چنین اعلام گردیده است: «لَأْمَلَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص: ۸۵). در مقطعی دیگر نیز خداند در پاسخ به او فرموده است: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (حجر: ۴۲). نقطه مشترک هر دو گزاره فوق در موضوع گمراهی، «تبعیت و پیروی» است که باعث مشی در جهت ضدارزشی می‌باشد و از پیروان شیطان نفی نگردیده است. مؤید مدلول این آیات، گزاره‌ای است که فرمود: «وَإِنْ تَطَعُوا لَكُمْ مِنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (انعام: ۱۱۶).

بایستی توجه داشت که امتناع فوق، ناظر به وقوع خارجی است، نه امتناع ذاتی؛ زیرا در دایره تشریح، تمامی مکلفین، قادر و موظف به پیروی از فرهنگ معیار هستند. به همین دلیل، خداوند تنها رفتار مطابق با فرهنگ اسلامی را پذیرفته دانسته و تأکید فرموده است: «وَمَنْ يُتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران: ۸۵). بنابراین، از حیث وقوعی و بر اساس تجربه تاریخی، منش اکثریت جامعه بشری، با وجود اختیار و اراده، برخلاف مسیر فرهنگ معیار است. مؤید این سخن، ناسپاس دانستن اکثر مردم - بدون تعیین مصداق عینی- در آیات وحی است: «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ» (نمل: ۷۳) که ناظر به رفتار ضدارزشی کفران است.

گونه دوم آیات که بر اساس مصداق مشخص، امتناع اصلاح را مطرح کرده و ناظر به جامعه یا جمعیت مشخص است، علاوه بر تجربه تاریخی، مبتنی بر انسان‌شناسی قرآنی است؛ چراکه قرآن بر اساس تعریفی که خود از نقاط ضعف انسانی دارد، چنین گزارش‌هایی را منعکس می‌نماید و از یک‌سو، مرتبط با خالقیت خداوند است که باعث می‌گردد تنها او به‌نحو جامع از رفتار پیدا و پنهان انسان آگاه باشد و آسیب‌های محتمل را به انسان معاصر و

آینده بشناساند؛ و از سوی دیگر، مرتبط با آگاهی‌بخشی از عناصر بیرونی و درونی انحراف رفتاری است که در نگاه وحیانی به صورت جامع منعکس گردیده است. قرآن هوای نفس را از درون (جائیه: ۲۳) و شیاطین جن و انس (انعام: ۱۱۲) را از بیرون، عوامل چالش‌زا در مسیر رفتار مطلوب معرفی می‌کند و تأکید دارد بر طبق اصل اختیار، بستر حرکت برخلاف فرهنگ ناب وجود دارد؛ هرچند با تحریک عناصر ارزشی مانند فطرت و عقل از درون و نیز وحی و نبوت از بیرون، می‌کوشد تعادل کنشی در دو سوی حرکت ارزشی و ضد ارزشی برقرار گردد و انسان بتواند با داشته‌های ادراکی خود، به اصلاح فرهنگ قومی و نژادی خود بپردازد. آن‌گاه در نظام تشریح، او را ملزم به ترجیح حق بر باطل می‌کند.

پیامدستجی دو دسته پیشین از آیات، ما را به دسته سوم می‌رساند که به دلیل امتناع اصلاح رفتاری در بخشی از انسان‌ها که بر اساس سوء اختیار خود آنان رقم خورده است، وظیفه اصلاحگری نیز - البته در فرایندی مشخص - منتفی می‌گردد تا هم از عواقب احتمالی منفی در برخورد با این گروه جلوگیری شود و هم در فعالیت فرهنگی، نگاه واقع‌گرایانه حاکم باشد. نتیجه آنکه اصلاح صددرصدی رفتار تمامی انسان‌ها، هم بر اساس سنن الهی و هم بر اساس تجربه تاریخی، هیچگاه قابل وقوع نیست و قطعاً اقلیتی از جامعه ایمانی و اکثریتی از جامعه جهانی ناهمسو با فرهنگ معیارند. حجم این انحراف رفتاری را، عملکرد متولیان فرهنگی از یک‌سو، و میزان اقدامات ضد فرهنگی جبهه باطل از سوی دیگر تعیین می‌نماید.

از همین روست که قرآن وجود قشر معارض با انبیا را چالش مشترک تمام جوامعی می‌داند که در آنها نذیر فرستاده شده است و می‌فرماید: «و ما أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (سبأ: ۳۴). عمومیت چالش آن‌گاه تکمیل می‌شود که فرمود: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: ۲۴). مطابق بیان برخی مفسران، مراد از نذیر، اعم از یک پیامبر یا عالمی است که آن امت را انذار کند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶۰). پس معنای این سخن آن نیست که در هر شهر و دیار پیامبری مبعوث شود؛ بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آنها به گوش جمعیت‌ها برسد، کافی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۸، ص ۲۳۹). از این رو، عمومیت گزاره فوق، اختصاصی به دوران حضور انبیا ندارد و تمام جوامع را دربرمی‌گیرد.

حال ممکن است پرسیده شود: آیا این موارد امکان و امتناع، در دوران پساطهور - که به تعبیر قرآن، وضعیت «لِيُظْهَرَ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه: ۳۳) جاری است - همچنان برقرار است؟ پاسخ این سؤال مثبت است؛ زیرا تفاوت آن دوران، نه در تطابق همگانی و صددرصدی با دین، بلکه در حاکمیت جهانی دین حق و فرهنگ معیار است که بستر و اسباب رشد ایمانی جامعه بشری را فراهم می‌سازد. به همین دلیل، مفسران مرجع ضمیر در آیه - که متبادر از سیاق آیه هم می‌باشد - را به «دین حق» برگرداندند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۹، ص ۲۴۷). این موضوع به معنای انتقاف اختیار انسانی و نیز انتقاف عامل هوای نفس در انحراف‌زایی برای انسان نیست؛ هرچند در آن عصر، دیگر اکثریت با اهل ضلالت نخواهد بود، بلکه پیروان راه حق در اکثریت قرار خواهند گرفت.

بنابر آنچه گفته شد، اینکه برخی معتقدند آیات قرآن بر شکل‌گیری فرهنگ واحد و یگانه در آینده دلالت دارند و برای اثبات آن، به آیات مرتبط با عصر ظهور استدلال می‌کنند (جمشیدی، ۱۳۹۳، ص ۱۴۰ و ۱۴۱)، نمی‌تواند دقیق باشد؛ زیرا اولاً قرآن سنت الهی را بر وجود قشر ضدفرهنگی می‌داند که اصلاح رفتاری در قبال آنان به دلیل ویژگی ذاتی اراده و اختیار در انسان از سویی، و وجود زمینه‌های انحراف در کنار زمینه‌های هدایت در درون انسان از سوی دیگر، ممتنع است. روشن است که چندگانگی رفتارهای جامعه بشری، منافی با یگانگی فرهنگی است. به دیگر سخن، هدف قرآن، اصلاح رفتار جامعه‌ای است که به سطح امتناع اصلاح نرسیده باشد و این تنها به نحو فی‌الجمله مورد پیگیری است، نه بالجمله. این الگوی واحد، اثباتگر قانونمندی جامعه در اعصار مختلف تاریخی است. در عصر ظهور نیز آنچه روی خواهد داد، حاکمیت فرهنگ معیار در بستر حکومتی جهان‌شمول است که باعث رواج حداکثری آن خواهد بود؛ نه اینکه اراده و اختیار انسانی که لازمه کمال اوست، برچیده شود؛ مگر اینکه مشارکت حداکثری در فرهنگ معیار را به همان معنای وحدت فرهنگی بدانیم. علاوه بر اینکه قرآن در برخی موضوعات مهم فرهنگی، مانند «زبان»، اساساً رویکردی به یکسان‌سازی و وحدت ندارد و حتی اختلاف السنه را نشانه الهی می‌شمارد (روم: ۲۲)؛ که این موضوع از حوزه پژوهش حاضر خارج است.

موضوع فوق دارای شواهد متعددی در قرآن کریم است. برای نمونه، قرآن به امتداد رفتارهای ضدارزشی برخی جریان‌ها تا روز قیامت اشاره دارد که طبعاً دوران پساظهور را نیز شامل است؛ مثلاً درباره رفتارهای درون‌دینی مسیحیان فرمود: «فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (مائده: ۱۴). همچنین تعبیر مشابهی در آسیب‌شناسی رفتار یهودیان دارد و دشمنی و کینه را به آنها هم منتسب می‌داند و می‌فرماید: «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (مائده: ۶۴). پس جریان‌های ضدفرهنگی و باطل - که دارای رفتارهای نابهنجارند - تا برپایی قیامت ادامه دارند و نمی‌توان ادعای وحدت فرهنگی درباره جامعه بشریت در دوران پساظهور داشت.

اگر پرسیده شود: آیا گزارش جریان قوم حضرت یونس علیه السلام در قرآن (یونس: ۹۸)، امکان مطلق اصلاح رفتار را ثابت نمی‌سازد، در پاسخ باید گفت: اولاً نمونه قوم یونس در برابر نمونه‌های عذاب در قرآن کریم، در اقلیت مطلق است. در واقع، برآیند آیات تاریخی قرآن روشن می‌سازد که هشدارهای قرآن درباره انسان‌هایی که اصلاح نشدند و اهلاك شدند، در اکثریت است. ثانیاً شرایطی که آن قوم در آن قرار داشتند، لزوماً با شرایط دیگر انسان‌ها منطبق نیست و قطعاً امکان اصلاح در شرایط متفاوت، یکسان لحاظ نمی‌شود تا بتوان امکان را برای تمام جامعه بشریت لحاظ نمود. بنابراین باید گفت: این گزاره به ضمیمه دیگر گزاره‌های قرآنی، امکان اصلاح را به نحو فی‌الجمله و بخشی ثابت می‌نماید، نه به صورت بالجمله و مجموعی.

تفاوت عصر ظهور و اعصار پیش از آن نیز در حجم اصلاح، فی‌الجمله ملاحظه می‌شود؛ به این صورت که تا پیش از آن، به گواهی قرآن، اکثریت جامعه بشریت در وضعیت عدم اصلاح قرار دارند و پس از آن، به قرینه

«لیظهره علی الدین کله»، آن گروه غیراصلاح‌یافته در اقلیت قرار می‌گیرند و البته موارد امتناع اصلاح، همچنان باقی است. این موارد امتناع، هیچ منافاتی با هدف بعثت انبیا و هدف خلقت انسان و حاکمیت فرهنگ معیار ندارد. در مجموع باید گفت: اگر مقصود از انسان را نوع انسان لحاظ کنیم، به قرینه هدف خلقت انسان و هدف بعثت انبیا و وجود نظام دین، اصلاح رفتاری قطعاً ممکن است؛ ولی اگر آحاد جامعه بشریت در گذشته و حال و آینده لحاظ شوند، اصلاح در محدوده کل جامعه بشری فی‌الجمله ممکن است. انعکاس این نکته در این گزاره قرآنی قابل دریافت است که فرمود: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا» (یونس: ۹۹). این گزاره به دقت امتناع وقوعی اصلاح نسبت به مجموع جهان بشریت را یادآور می‌شود. آن گاه موارد خلود و جاودانگی در دوزخ که مکرر مورد اشاره آیات قرآن واقع شده است (مرتدان: بقره: ۲۱۷؛ برخی کفار: آل عمران: ۱۱۶ و قاتل متعمد: نساء: ۹۳)، به صورت روشن به مواردی مرتبط می‌شود که اصلاح رفتاری آنها ممتنع شمرده شده است. همچنین برش‌های کمیته در قبال اهل بهشت (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ) (واقعه ۳۹ و ۴۰) - که طبعاً جمعیتی را از مدار حسن عاقبت و اصلاح خارج می‌داند - مربوط به امتناع وقوعی و ناظر به مجموع خواهد بود.

بنابر آنچه گذشت، شرایطی در حیات برخی انسان‌ها وجود داشته و دارد که یقین به عدم هدایتشان حاصل می‌شود. این یقین، از یک سو اثبات شده از تجارب تاریخی مورد تصریح قرآن است؛ از سوی دیگر، از تعیین وظیفه اعراض برای پیامبر روشن می‌گردد و از سوی سوم، از عذاب و اهلاک الهی بر جمعیت‌های خاص به دست می‌آید. به همین دلیل، قرآن در تلاش است تا رسول خدا ﷺ را از ناامیدی از اقدام فرهنگی و تبلیغی بازدارد و او را باورمند به عدم اصلاح‌پذیری تعدادی از افراد نماید؛ لذا فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكُ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف: ۶).

در پایان باید به این پرسش پاسخ داده شود که تلاش مستمر انبیا و ائمه برای اصلاح فاسدترین افراد که اصلاح هم نشدند، چگونه با نتیجه این پژوهش سازگار است؟ در پاسخ باید به دو نکته توجه داشت: اولاً قرآن در اصل موضوع نبوت و تبلیغ، بر مسئله اتمام حجت تأکید دارد و معتقد است که یکی از اهداف ارسال رسل آن است که حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند و هدایت اولیه شامل همه انسان‌ها شود (نساء: ۱۶۵)؛ لذا آن سیره، کارکرد خاص خود را دارد و با علم به امتناع اصلاح برخی افراد هیچ منافاتی ندارد. نکته مهم‌تر که منطبق با دستاورد پژوهش حاضر است، نفرین‌هایی است که در تاریخ و قرآن از سوی پیامبران و ائمه به درگاه خداوند در طلب اهلاک برخی افراد نقل گردیده است. نمونه قرآنی آن، شکوائیه نوح نبی و نفرین او بر کفار قوم خود است (نوح: ۲۶). این موضوع، حتی در سیره ائمه هم قابل ردیابی است که باعث هلاکت فوری برخی افراد می‌گردیده است.^۲ تحلیل روشن این عملکرد، علم آن رهبر دینی به وضعیتی روشن از قطعیت امتناع تغییر مسیر اشخاص و گروه‌های خاص است که باعث شده به دعای وی، نابودی آنها قطعی گردد.

نتیجه گیری

بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، اولاً قرآن کریم رفتار انسانی را متأثر از عوامل فرانسائی (چه الهی و چه شیطانی) می‌داند و این موضوع دقیقاً همسان با نگاه قرآنی به جریان تاریخ بشر است که انسان و خدا، هر دو، عوامل محرک تاریخ دانسته می‌شوند (دانشکیا، ۱۳۹۳، ص ۵۹)؛ اما از سوی دیگر، این انسان از قدرت اراده‌ای برخوردار است که در طول اراده و مشیت الهی قرار دارد؛ یعنی خداوند اراده فرموده است که انسان با اراده‌اش توان فعل یا ترک امور را داشته باشد و مسیرش را خود اختیار نماید؛ ثانیاً اصلاح همگانی جامعه بشریت را - چه در جامعه ایمانی و چه در جامعه غیرایمانی - ممتنع می‌شمارد؛ چراکه گروهی از انسان‌ها در مسیر گمراهی، عامدانه تا جایی پیش می‌روند که عملاً - و نه ذاتاً - امکان هدایت را در مورد خودشان منتفی می‌سازند. حاصل این نگاه قرآن به هدایت‌ناپذیری برخی انسان‌ها آن است که رسول خدا ﷺ در ابلاغ وحی، خود را به مشقت نیندازد و وقت و نیروی خود را پس از ابلاغ عمومی پیام، صرف افرادی که قابلیت ندارند، نکند. نتیجه آنکه در مورد هر کدام از اجزای بدنه اجتماع که بر اساس نظام تکلیف و شریعت، یک فعال دینی تلقی می‌شوند، این تهدید وجود دارد که به عنصر سوخته تبدیل شوند و حکم مخلّد در آتش بگیرند؛ آن‌گاه سرمایه‌گذاری فرهنگی در قبال آن دسته بیهوده بوده، هیچ تلاش تبلیغی در قبال ایشان مثمر ثمر نخواهد بود. از همین رو، متولی فرهنگی مأمور به «اعراض» می‌شود تا هم از اقدام لغو جلوگیری شود و هم از اصطکاک بی‌ثمر آن قشر فرهنگ‌ناپذیر با توده ایمانی پیشگیری گردد.

بنابراین، امتناع اصلاح رفتار در قبال گروه خاص، نه متوجه خداوند، که متوجه خود آنان است. در حقیقت، تا قبل از وضعیت «اضلال»، امکان اصلاح رفتار وجود دارد؛ اما بعد از آن، امکان پیشین منتفی می‌شود و اصلاح، ممتنع می‌گردد. اینجاست که مسئولیت هادی و رهبر فرهنگی نیز متفاوت می‌شود و وی لازم است سلب مسئولیت کند.

پیرو سخنان پیش گفته، امکان اصلاح در نگاه قرآن، مشروط است به «اتباع» فرد یا بدنه اجتماع از فرهنگ معیار؛ اما طبق سنت الهی که در نوع خلقت بشر تجلی یافته است، بخشی از جامعه لزوماً از پیروی فرهنگ معیار استنکاف دارند؛ بنابراین، حتی اگر تمام ساختار فرهنگ‌سازی در یک اجتماع، کاملاً مطابق الگوی قرآنی پیش رفت، نباید انتظار انطباق صددرصدی رفتار جامعه با فرهنگ معیار داشت؛ چه اینکه عوامل متعددی در فرایند انگیزش و اراده اشخاص دخیل‌اند؛ هرچند هیچ یک از این امور، چیزی از مسئولیت متولیان فرهنگی جامعه نمی‌کاهد؛ اما نگاه واقع‌گرایانه قرآن، ضمن تعریف وظایف فرهنگی در تلاش برای اصلاح همگانی، بر شناخت عناصر ممتنع در اصلاح نیز تأکید دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. هرچند برخی معتقدند خصوص این آیه با دستور جهاد و قتل مشرکان منسوخ شده است (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۱۲)، با وجود این، دستور به اعراض در موارد متعدد قابل مشاهده است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را یک راهکار فرهنگی تلقی کرد (ر.ک: مائده: ۴۲، اعراف: ۱۹۹). البته موارد دیگر اختصاصی به مشرکان ندارد.

۲. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با وجود تلاش برای اصلاح رفتار دشمن، برخی افراد را نفرین به مرگ نمودند. مانند ابن حوزة که به نفرین امام، به سرعت به هلاکت رسید (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۹۱).

منابع

- قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی.
- الوسی، محمود بن عبدالله، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- آقایی، محمدرضا و نصرالله نظری، ۱۳۹۲، «مبانی و ساختار نظام فرهنگی از منظر قرآن کریم»، *قرآن و علم*، ش ۱۲، ص ۷۹.
- بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، ۱۳۷۴، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه بعثه.
- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ق، *انساب الاشراف*، بیروت، دار الفکر.
- ترابی، احمد، ۱۳۸۷، «قرآن و مهندسی فرهنگی»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۵۴ و ۵۵، ص ۴.
- جمشیدی، مهدی، ۱۳۹۳، *نظریه فرهنگی استاد مطهری*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، *صورت و سیرت در انسان*، چ دوم، قم، اسراء.
- حبیبی، محمد، ۱۳۷۹، *خصایص مدیران فرهنگی*، تهران، تیبان.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۵، *قرآن‌شناسی*، چ دوم، تهران، طرح نو.
- خزازی، علی بن محمد، ۱۴۰۱ق، *کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر*، قم، بیدار.
- دانشکیا، محمدحسین، ۱۳۹۳، *نگاهی دیگر به تاریخ در قرآن*، قم، معارف.
- ذوعلم، علی، ۱۳۹۲، *فرهنگ معیار از منظر قرآن کریم*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۸۷، *تفسیر قرآن مهر*، قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
- شرف‌الدین، سیدحسین، ۱۳۹۶، *ارزش‌های اجتماعی از منظر قرآن کریم*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- صدر، سیدموسی، ۱۳۸۷، «قرآن و شیوه اصلاح فرهنگ»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۵۴.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ، ۱۳۹۳، *قرآن در اسلام*، چ هفتم، قم، بوستان کتاب.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصرخسرو.
- عمید، حسن، ۱۳۸۹، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، راه رشد.
- فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *تفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، چ دوم، قم، هجرت.
- فلاح، محمدجواد، ۱۳۹۷، *انسان‌شناسی از منظر علامه طباطبایی*، قم، معارف.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، چ دوم، قم، دار الهجرة.
- قرآتی، محسن، ۱۳۸۸، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرشی بنایی، علی اکبر، ۱۴۱۲ق، *قاموس قرآن*، چ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، *تفسیر القمی*، چ سوم، قم، دار الکتب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۶، *انسان‌شناسی در قرآن*، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مصلح، علی اصغر، ۱۳۹۳، *فلسفه فرهنگ*، تهران، علمی.
- معین، محمد، ۱۳۸۶، *فرهنگ معین*، چ چهارم، تهران.
- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، چ دهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- نوروزی، محمد، ۱۳۸۴، *آسیب‌شناسی رفتاری انسان از دیدگاه قرآن*، قم، بوستان کتاب.
- وکیلی، شروین، ۱۳۸۹، *نظریه منش‌ها*، تهران، نقد افکار.